

محاكمه و اعدام محمد تقی شهرام

به مناسبت سی یکمین سالگرد محاکمه و اعدام محمد تقی شهرام

- ۱- گزارش مجله اشپیگل از حضور يك وكيل آلمانی ناظر در "بیدادگاهی" که شهرام را محاکمه کرد،
 - ۲- نامه محمد تقی شهرام از زندان به يك رفیق.
- یادداشت: ۳۱ سال پیش، درست در همین روزها از ۲۳ تیر تا ۲ مرداد ۱۳۵۹ / ۱۴ تا ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۰ بیدادگاهی برپا بود که در آن رژیم جمهوری اسلامی محمد تقی شهرام را به میل خود محاکمه و اعدام کرد. این یکی از نخستین گام های رژیم برای تدارک دوزخی بود که بیش از سی سال است کارگران و زحمتکشان و زنان و عموم مردم ایران در آن می سوزند. باید تصریح کرد که تقی شهرام را نه به علت اشتباهاتش - آنطور که مزورانه وانمود کردند - بلکه به دلیل اقدامات درست و جسورانه اش که در جریان سالها مبارزه انقلابی خستگی ناپذیر به پیش برده بود، کشتند. زیرا:
- سازمان مجاهدین که وی در رهبری آن قرار داشت، در بخش عمده خود کوشیده بود پس از سالها دفاع جانانه و فداکارانه از اسلام، کارآیی مذهب را در گشودن بحران ها و گره های ذاتی جامعه سرمایه داری نقد و نفی کند و برای رهایی استثمار شدگان و ستمدیدگان، از کمونیسم سخن گوید. این امر علت وجودی رژیم جمهوری اسلامی و هویت طبقاتی و ایدئولوژیک آن را نقض می کرد و درست در نقطه مقابل اهدافی بود که بخش های وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی ایران در حمایت از منافع ارتجاعی خویش در نظر داشتند و مدّ مذهبی اواخر دهه ۱۳۵۰ را به سرکردگی خمینی به راه انداختند. راهی که شهرام بدان اندیشیده بود آنتی تز جمهوری اسلامی بود. این بود مهمترین گناه نابخشودنی شهرام و سازمانش. او جرأت کرده بود با نقد دین و اندیشه دینی صلاحیت و کارآیی اسلام را - هرچند مانند اسلام مجاهدین به هفت آب شسته شده باشد - رد کند. از سوی دیگر، روی آوردن به تحلیل مارکسیستی، او هام دیرین خرده بورژوایی داور بر امکان دست یافتن به آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را، بدور از تجربه نظری و عملی جنبش جهانی کارگری و کمونیستی، نقش بر آب میکرد.
 - در نظر حاکمان جدید سازش ناپذیری شهرام در مبارزه انقلابی نباید سرمشق می شد. سران رژیم امثال عسکراولادی، انواری و... بنا به توصیه خمینی، با شناگویی و سپاس از شاه، از زندان آزاد شدند، حال آنکه شهرام با فرار سازمان یافته و قهرمانانه اش از زندان ساری آنها همراه با افسر زندان و مقادیری اسلحه (در ۱۳۵۲)، باعث حیرت و سرشکستگی دستگاه امنیتی رژیم شاه شده بود. سرکوب در رژیم جدید ادامه منطقی رژیم پیشین بود و باید ریشه مقاومت از بن کنده می شد تا همه "مقلد امام" شوند و "ذوب در ولایت" و...
- خطاهای شهرام که در عین حال خطای جمعی و سازمانی بود مورد انتقاد و انتقاد از خود تشکیلاتی قرار گرفت (۱۳۵۷)، رهبری تغییر کرد، آنگونه دید و رفتار که باعث چند تصفیه خونین شده بود قویاً محکوم گردید و درس های آن در تجربه سازمان پیکار نصب العین تشکیلات قرار گرفت. اما ارتجاعیون حاکم بر ایران بنا به منافع طبقاتی خود از این زخم بیشترین سوء استفاده را کردند که با توجه به جایگاه طبقاتی شان طبیعی ست. آنان با هوچیگری وانمود کردند که گویا "قاتلی" را محاکمه می کنند، حال آنکه دادگاه سیاسی صالحی با حضور هئات منصفه و شرکت سازمان های انقلابی مبارز با رژیم شاه (که شهرام تا آخر بر آن پای فشرد و به هیچ رو پیشنهاد رژیم را نیز برای حمله به مجاهدین نپذیرفت) باید تشکیل می شد تا بدین امر رسیدگی کند ولی ضد انقلابیونی که برای خفه کردن جنبش مردمی قدرت سیاسی را به چنگ آورده بودند اهداف دیگری داشتند و سی سال است که نیروهای مخالف را از هرنوع که بوده اند جدا جدا قلع و قمع کرده اند و حکایت همچنان باقی...

اکنون دو سند را ملاحظه می کنید که خاطره آن انقلابی و کمونیست جسور را تازه میکند:
اول، گزارش مجله اشپیگل از حضور يك وکیل آلمانی ناظر در "بیدادگاهی" که شهرام را محاکمه کرد،
دوم، نامه محمد تقی شهرام از زندان به يك رفیق [احتمالاً مخاطب مستقیم او محمد یزدانیان است].

از طرف جمع تنظیم و انتشار آرشیو اسناد سازمان پیکار، تیر ۱۳۹۰
تراب حق شناس

سرانجام ملایی به قضاوت نشست

دیده های يك ناظر در نخستین دادگاه رسیدگی

به پرونده يك دست چپی در ایران

گزارش مجله اشپیگل، شماره ۳۲ مورخ ۴ اوت ۱۹۸۰

راینر گوین، ۳۸ ساله در برلن غربی بعنوان يك وکیل مدافع (همراه با اتوشلی حقوقدان [وزیر کشور در دولت گرهارد شرودر]) کار می کند. گوین به نمایندگی از طرف اتحادیه حقوقدانان جمهوریخواه و نیز جامعه وکلای مدافع برلین، نخستین ناظر غربی بود که در يك دادگاه انقلاب در ایران حضور یافت. در این دادگاه تقی شهرام مارکسیست محاکمه می شد. دادگاه بدون شنیدن حرف های شهودی که می توانستند در تخفیف یا تبرئه وی نقش داشته باشند او را به اعدام محکوم کرد و حکم اجرا شد.

راینر گوین Geulen Von Reiner

محاکمات جنایی که غالباً نتیجه ای مرگبار در پی دارند، تقریباً به گونه ای روزمره در ایران جریان دارد، اما محاکمه و محکومیت تقی شهرام دارای این ویژگی بود که برای نخستین بار از زمان انقلاب یکی از رهبران سیاسی چپ مورد اتهام قرار می گرفت.

شهرام در سنین جوانی در سال های ۱۹۶۰ به جنبش مقاومت علیه شاه پیوست. در ۲۴ سالگی که بطور مخفی عمدتاً در تهران زندگی می کرد، توسط ساواک - پلیس مخفی شاه - بازداشت شد. در سال ۱۹۷۱ پس از شکنجه های فراوان به ۱۵ سال حبس محکوم گشت. پس از چند سالی حبس موفق به فرار شد. تا آستانه انقلاب در اوایل ۱۹۷۹، شهرام یکی از مخالفان شاه بشمار می رفت که بشدت از سوی ساواک مورد تعقیب قرار داشت. وی از اواخر سال ۱۹۷۸ در رویدادهای انقلاب مشارکت داشت. شش ماه بعد در آغاز ژوئیه ۱۹۷۹ شهرام دستگیر شد. این نشانه این بود که نبرد قدرت میان عنصر اسلامی با عنصر ملی و نیز سوسیالیستی در انقلاب آغاز شده بود.

در کیفرخواست، شهرام متهم بود که در قتل بسیاری از اعضاء سازمان مجاهدین دست داشته است. مجاهدین در آغاز يك سازمان رادیکال مذهبی بودند که سرنگونی رژیم شاه را هدف داشتند، و شهرام به آنان تعلق داشت. اواسط سالهای ۱۹۷۰، جریان مارکسیستی در درون مجاهدین پا گرفت که هدف خود را استقرار جامعه سوسیالیستی اعلام کرد. شهرام مبتکر و رهبر این جناح و در زمان تغییر جهت، عضو کمیته مرکزی بود. در آن زمان که ما [در غرب] با دستگیری ها و اعدام اعضای مجاهدین مواجه می شدیم، بی اعتمادی و اتهام زنی های متقابل از سوی اعضای دو جناح در سازمان متداول بود. یکی از

اعضاء رهبری جناح ضد مارکسیستی و از پیروان اسلام ناب، در سازمان مجاهدین، از سوی اعضای مارکسیست به قتل می رسد. در کیفر خواست دادگاه انقلاب سخن از این نبود که شهram شخصاً در قتل ها شرکت داشته بلکه، مسئولیت سازمانی و سیاسی این قتل ها به او نسبت داده شد.

شهram و کمیته و سازمانی [سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر] که در جریان همان دادگاه از او پشتیبانی می کردند، علناً نسبت به این کیفر خواست اعلان داشتند که متهم اصلی شهram نیست، بلکه این دادگاه، علیه مجاهدین در تمامیتش و علیه چپ ایران تشکیل شده و پروسه غیر قانونی کردن آنها را مد نظر دارد.

در نامه ای از شهram که از سوی کمیته پشتیبانی از وی منتشر گردید، و محتوای آن از سوی مقامات رسمی تکذیب نشد، آمده بود که دادستان کل انقلاب، [علی] قدوسی، دو ماه پیش از آغاز محاکمه شخصاً از زندانی در سلولش دیدن کرده بود تا شهram را در برابر دو انتخاب متفاوت قرار دهد، یا در محاکمه اش در دادگاه انقلاب، علیه مجاهدین خلق موضعگیری کند و یا خود را برای اعدام آماده سازد. تقی شهram از هر گونه موضعگیری در این مورد خود داری کرد. وکیل مدافع تعیین شده از سوی [خانواده] متهم، وکیل سرشناس تهران [هادی] اسماعیل زاده به ماده ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۷۹ استناد می کرد که بر اساس آن هر کس در انتخاب وکیل خود آزاد است. قانون تشکیل دادگاه های انقلاب اما تصریح می کند که هر متهمی حق دارد وکیلی را آزادانه انتخاب کند که به حقوق جزایی اسلامی تسلط داشته باشد (اصل هفت).

دادگاه سه وکیل را معرفی کرده بود که به نظر آن دارای شرایط فوق بودند، اما شهram این وکلارا با این استدلال رد نمود که بدلائل سیاسی و شخصی به آنان اعتماد ندارد. زمانی که اسماعیل زاده بلافاصله پیش از شروع محاکمه اصلی نزد رئیس قضات دادگاه انقلاب آمد، به او ابلاغ شد که تنها بشرطی می تواند به عنوان مدافع شهram در محاکمه شرکت داشته باشد که در مقابل رئیس دادگاه، امتحان معارف حقوق اسلامی را بگذراند. طی نامه ای خطاب به ریاست جمهوری، وکیل نامبرده حتی اظهار داشت که از او درخواست امتحان مذهبی شده بود، که به استناد سوگندنامه شغلی و قانون اساسی جمهوری اسلامی از انجام آن سر باز زده بود.

حقوق جزایی اسلامی، حقوق مدنی نیست، بلکه از قواعد و دستورهای قرآن و تفسیر آنها توسط پیامبر و روحانیون در اسلام تشکیل می شود. کیفر خواست علیه شهram نیز بر شالوده قوانین جزایی ایرانی مبتنی نبوده، بلکه بر پایه همان دستورهای اسلامی است. همچنین، برای وضعیت حقوق دادرسی متهمین در " قانون تشکیل دادگاه های انقلاب "، تنها می توان شماری از قواعد انضباطی را تشخیص داد.

اینجاست که تفاوت های گاه عظیمی در ابعاد مجازات ها و نوع آنها در رای دادگاه های انقلاب تهران و شهرستان ها مشاهده می شود. بر اساس گزارش های روزانه به عنوان مثال در مورد همجنس گرایی، انواع مجازات از محدودیت آزادی تا شلاق زدن و مجازات اعدام به چشم می خورد. در حال حاضر در مطبوعات ایران این مسئله به شدت مورد بحث است که آیا مجازات سنگسار زنانی که مرتکب زنا می شوند - با محصنه شده باشند - این مجازات از سوی بسیاری از دادگاه های انقلاب شهرستان ها اجرا می شود - با حقوق اسلامی منطبق است یا نه. سخنگوی منتقدین، نماینده مجلس و سخنگوی [بخشی] از جنبش زنان ایران، اعظم طالقانی به صراحت این شکل مجازات را ضد اسلامی خوانده است. در این بین، خود او به سبب اظهاراتش در برابر دادگاه انقلاب قرار گرفته است.

در مصاحبه با قاضی القضاة یا به تعبیر دیگر رئیس دیوان عالی کشور آیت الله [سید محمد حسینی] بهشتی، دادستان کل کشور [آیت الله سید عبدالکریم موسوی] اردبیلی و [عبدالمجید] معادیخواه رئیس دادگاه رسیدگی به اتهامات شهرام، من به این نکته اشاره کردم که حق دفاع متوازن در برابر اتهامات تنها از قانون اساسی ایران نشأت نمی گیرد، بلکه در ورای آن حق انسانی و فرا ملیتی هم وجود دارد که حتی در شرایط خاص یک نظام حقوقی اسلامی نیز بایستی در نظر گرفته شود. بهشتی که بخش بزرگی از دوران تبعید (!) خود را در آلمان گذرانده و بخوبی بر زبان آلمانی تسلط دارد در این رابطه اظهار داشت که مجموعه سیستم حقوقی ایران مبتنی بر مبانی اسلامی است که با درک حقوقی اروپاییان قابل قیاس نیست. پیوستگی رهبران سیاسی ایران با اسلام به مثابه دین دولتی و شالوده کل سازمان دولت به حدی است که به هیچ روی خود را نسبت به مبانی حقوقی در مفهومی که ما می فهمیم پاسخگو نمی دانند.

محاكمة اصلی تقی شهرام در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰ آغاز شد. این محاكمة در زندان اوین برگزار می شد، جایی که اغلب زندانیان سیاسی ایران دربندند. زندان مزبور در سالهای ۱۹۵۰ توسط رژیم شاه بر تپه ای در کنار کوه های البرز در شمال تهران تاسیس گردید و تا زمان انقلاب، زندان مرکزی ساواک به شمار می رفت. طی سال ها، نام اوین مترادف با شکنجه، شهادت و قتل مخالفان رژیم شاه بود. در بخش امنیتی که در آن محاكمة شهرام صورت می گرفت، تابلوهایی آویزان است. این تابلوها عکس هایی را از هجوم مردم به اوین نشان می دهند... علاوه بر شقیقه های درهم شکسته، بدن های کشیده شده و انسانهایی که اعضای بدنشان زنده زنده بریده شده بود.

ملایی به نام [عبدالمجید] معادیخواه "ریاست دادگاه را به عهده داشت و دو منشی در کنارش بودند. در کنار آنها نماینده دادستان کل انقلاب جای داشت. در عقب دادگاه روی دیوار آیاتی از قرآن نقش بسته بود. تمام محاكمة روی نوار ویدئویی ضبط می شد. ردیف اول تماشاچیان را چند روزنامه نگار ایرانی تشکیل می دادند. پشت سر آنها خانواده هایی جای داشتند که قتل اعضای آنها را به شهرام نسبت می دادند.

علاوه بر این ها، بخش بزرگی از حاضرین، نگهبانان زندان بودند. نیمی از صندلی ها خالی بود. روشن نبود که تماشاچیان معمولی، امکان ورود به سالن دادگاه را که در قلب زندان اوین بود، داشته اند یا نه. من شخصاً به عنوان یک ناظر مجاز خارجی امکان شرکت در محاكمة را داشتم، هر بار که هیئت رئیسه به سالن وارد می شد، تماشاچیان صلوات فرستاده برای آیت الله خمینی شعار می دادند. پس از آن آیاتی از قرآن خوانده می شد. در نخستین روز دادرسی، شهرام را از حبس به دادگاه آوردند. او اظهار داشت که به مثابه مبارزی علیه رژیم شاه حاضر نیست از خود در برابر دادگاه انقلاب دفاع کند که وظیفه اش بررسی جنایات رژیم شاه و نه مخالفان آن می باشد.

دادگاه مشروعیت خود را در ارتباط با محاكمة شهرام با "قانون تشکیل دادگاه های انقلاب" که در سال ۱۹۷۹ پایه گذاری شده بود توجیه می کرد، که در آن از توطئه علیه جمهوری اسلامی با استفاده از اسلحه، ترور، انهدام تاسیسات و نیز جاسوسی به نفع بیگانگان (بند ۲ از اصل ۴) و همچنین از جنایاتی که پیش از پیروزی انقلاب در جهت تثبیت رژیم پهلوی و سرکوب نبردهای مردمی (بند ۱ اصل ۲) (روی داده اند. علاوه بر این، دادگاه های انقلاب در موارد جنایت به نفع خارجیان و نیز جرم هایی چون قاچاق مواد مخدر و تجاوز به عنف تشکیل می شود.

شهرام اعلام داشت که حاضر است از خود در برابر دادگاه های عادی دفاع کند و نه در برابر دادگاه انقلاب، زیرا از سال های جوانی خود از جمله رادیکال ترین مبارزان ضد رژیم شاه به شمار می رفته است. او درخواست نمود که وکیل مدافعش [دکتر هادی] اسماعیل زاده به عنوان وکیلش در دادگاه پذیرفته شود و دادگاه علنی برگزار گردد، به ویژه حضور نمایندگان سازمان مجاهدین خلق که از سوی دادگاه به شدت جلوگیری می شد، مجاز اعلام شود. از آنجایی که هیچیک از خواسته های او از سوی دادگاه پذیرفته نشد، شهرام به سلولش بازگردانده شد. از این لحظه به بعد، شهرام در جریان محاکمه شرکت نداشت. محاکمه شهرام در مجموع طی چهار جلسه از ۱۴ تا ۲۱ جولای ۱۹۸۰، آنهم بعد از ظهر ها حدود ۲ تا ۳ ساعت صورت گرفت. در روزهای دوم و سوم نمایندگان خانواده هایی از سازمان مجاهدین که قتل بستگانشان به شهرام منتسب گردیده بود عمدتاً استدلال هایی سیاسی علیه خط مارکسیستی مجاهدین عرضه می کردند.

شهرام و وکیل پذیرفته نشده اش - اسماعیل زاده - و بستگان او انبوهی از اسناد و مدارکی در برابر دادگاه ارائه کردند که نشان می داد، بسیاری از قتل های منتسب به شهرام کار ساواک بوده است. غیر از دو سند که در دادگاه قرانت شد، هیچیک از مدارک دیگر مورد پذیرش دادگاه قرار نگرفت. ارائه دلیل چه به صورت پرسش از گواهان و چه قرانت اسناد صورت نگرفت. در این که دادگاه برای این محاکمه صورت جلسه هم تهیه کرده باشد و پرونده ای از آن موجود باشد هم جای تردید است. در روز چهارم محاکمه رئیس دادگاه عوض شد و بجای ملا معادیخواه، ملا [علی] مبشری [دادستان اخیر تهران] نشست که در سه روز پیشین محاکمه حضور نداشت. در پایان چهارمین روز محاکمه، دادگاه رسیدگی به پرونده را خاتمه داد و رای خود را اعلام نمود.

روز ۲۳ جولای در ساعت ۲۱ به دفتر وکیل اسماعیل زاده از زندان اوین تلفن شده به او گفته شد که خانواده تقی شهرام، همان شب برای دیدن وی به زندان اوین بیایند. مادر و دو خواهر شهرام در ساعت ۲۳، ۳۰ به اوین رسیدند و نزد زندانی هدایت شدند. شهرام اظهار می داشت که انتظار دارد همان شب اعدام شود، هر چند تا آن زمان هیچگونه اطلاعی از نتیجه محاکمه اش دریافت نکرده بود. خانواده شهرام حوالی نیمه شب او را ترک می کنند. حدود ساعت ۱، ۳۰ بامداد روز ۲۴ جولای تقی شهرام در اوین تیرباران شد. حکم اعدام او کمی پیشتر به وی ابلاغ شده بود. صبح زود به خانواده او تلفنی اطلاع داده شد که آنها می توانند برای دریافت جسد شهرام به اوین مراجعه کنند.

بر گرفته از Der Spiegel شماره ۳۲، ۴ اوت ۱۹۸۰

و نامهء محمد تقی شهرام از زندان به يك رفيق

رفیق عزیزم

از ابراز لطف و محبت گرمت در این زمستان سرد و در این سلول سردتر، روح گرمتر و قلبم امیدوارتر شد. همان طور که می دانی نیمه شب ۱۰ بهمن [۱۳۵۸] بعد از پایان هفت ماه اسارت در زندان های خصوصی خانه های مخفی به سیاهچال های اوین منتقل کردند و الان نیز می بینی که در انفرادی های قدیم هستم، انفرادی هائی که یاد روزهای سیاه شهریور ۵۰ را برایم زنده می کند. در آن روزها من در سلول ۷ که همین ۱۴ کنونی باشد زندانی بودم. رضا رضائی در سلول ۸ که فعلاً ۱۵ نام دارد و جایگاه

جدید من شده است زندانی بود. این سلول به دلیل خصوصیت ویژه اش که نزدیک توالست است مرکز مخابرات بچه ها بود. کاظم شفیعیها در سلول ۹ (۱۳ جدید) و سعید محسن در سلول ۱۰ (۱۱ جدید) بود. باری، از گذشته ها بگذریم در این مدت باز هم همان طور که می دانی انواع فشارهای روانی، تهدید به مرگ و تشکیل مراسم اعدام و ... را علاوه بر بدترین شرایط زیستی در سلول های انفرادی (همان طور که شاهد هستی الان هشتمین ماه است که در يك چنین شرایطی بسر می برم) بدون هیچ گونه ملاقات یا ارتباط با خارج و یا حتی يك ساعت هواخوری در سلول هائی که تشخیص روز از شب در آن ممکن نبوده است گذرانده ام. با این وصف با آنکه وضع بدنیم از نظر بیماری های مختلفی که بدان مبتلا شده ام - از درد شدید معده و پا درد و خونریزی لثه گرفته تا ریزش مو و ناراحتی پوستی و درد کلیه ها - اما از نظر روحی همچنان قوی و مطمئن به خود هستم. زیرا فکر می کنم کسی که در تمام طول ۱۳ سال زندگی پر مخاطره و مملو از رنج و شکنجه و خون حتی کوچکترین لکه سیاه سازش و تسلیم با دشمن نداشته و از تمام کوران های حاد زندان و شکنجه و دوران مخفی بودن سر بلند و با افتخار بیرون آمده و کسی که لحظه ای از بهترین ایام زندگیش را جز در راه مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم شاه و کسب آزادی و استقلال وطن و رهائی زحمتکشان و طبقهء کارگر از قید سلطه سرمایه داری صرف نکرده است چگونه می تواند امروز از اعتماد به نفس و روحیه ای قوی، علیرغم همهء فشارها، برخوردار نباشد؟ مسلماً مبارزه ملت ما برای آزادی و استقلال و مبارزه طبقه کارگر برای رهائی خود از قید سلطه سرمایه داری با سرنگونی رژیم شاه پایان نیافته و وارد دور جدید تری به مراتب پیچیده تر شده است، دوره ای که آگاهی طبقاتی توده های زحمتکش و در رأس آنها طبقه کارگر و تشکل آنها در سازمان های صنفی و سیاسی انقلابی مخصوص به خود هدف عمده هر مبارز راستین راه آزادی واقعی و دموکراسی توده ای و سوسیالیسم را تشکیل خواهد داد. این هدف، یعنی آگاهی طبقاتی کارگران و تشکل آنها توسط يك حزب انقلابی که حقیقتاً به ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم مسلح بوده و از هرگونه شائبه رویزیونیستی سازشکارانه و متقابلاً هرگونه گرایش خرده بورژوائی منزله باشد همان سلاح واقعی و وسیله اصلی و هدف مشخص مرحله کنونی مبارزه را برای زحمتکشان و روشنفکران انقلابی تشکیل می دهد.

در مقابل يك چنین کوشش تاریخ ساز و برآستی دگرگون کننده است که مسلماً بورژوازی، خرده بورژوازی و ارتجاع و نمایندگان و ایادی آنها در قدرت حاکم ساکت ننشسته و به انواع بهانه ها و وسائل به مهار انقلاب و سرکوب مبارزین راستین راه رهائی زحمتکشان می پردازند. زندان ها و ابزار و وسائل اختناق، سرکوب و ... را دوباره برای انقلابیون برپا می سازند که ارتش، و دوائر امنیتی را با همین هدف حفظ کرده و بدین ترتیب بار دیگر در تاریخ ثابت می کنند که زحمتکشان و کارگران و روشنفکران انقلابی وابسته به آنها در يك رژیم بورژوازی هرچند که به آزادیخواهی تظاهر بکنند، هیچگونه آزادی واقعی ندارند.

موضوع دستگیری و شکنجه روانی و آزار جسمانی طویل المدتی که در طی ۸ ماه اسارت در سلول های انفرادی با آن شرایط غیر انسانی و ... بر من اعمال شده است، از این کشاکش و از این مبارزه مجزا نیست. آنها يك موضوع درون تشکیلاتی مربوط به تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در سالهای ۵۴ - ۵۳ را بهانه کرده و می خواهند ضمن سرکوب عناصر انقلابی و مخالف خود در جناح چپ و دستگیری و حتی شاید اعدام و نابودی آنها (البته با این فکر کودکانه که بدین ترتیب سازمانها و گروه های انقلابی چپ واقع در خط ۳ را از این طریق متلاشی نموده و یا ضربه کاری بر آنها وارد می سازند، همان طور که در سخنرانی هائی که برای برخی اعضای سپاه شده مشخصاً عنوان شده است که علاوه بر فلانی - یعنی من - چند نفر دیگر هستند که اگر آنها را دستگیر کنیم گروههای خط ۳ مثل پیکار و ... از هم می پاشند!) به وسیله تبلیغات زهرآگین و دروغ و سیل تهمت ها و شایعات مسخره و بی اساس و تشکیل و سرهم بندی کردن يك دادگاه در بسته ی نیمه در بسته به حیثیت مخالفین خودشان در جناح اپوزسیون اعم از مجاهدین خلق یا نیروهای کمونیست لطمه بزنند. واضح است که خواست های

آنان تاکنون با سد مقاومت من روبرو شده است. حتی در آخرین روزهایی که در زندان مخفی قبل از آمدن به اوین بودم (فکر می‌کنم این زندان در یکی از پادگان‌های لویزان بود) برای چندمین بار و این بار يك عده خبرنگار و فیلم بردار و ... آوردند برای مصاحبه و البته آنها خودشان مدعی بودند که بیست روز است دارند دوندگی می‌کنند و ۵۰ تا مقام را دیده‌اند و کلی حرف شنیده‌اند تا بالاخره اجازه ملاقات گرفته‌اند و اینکه مثلاً قصد دارند به نوعی فشارهای وارد بر من را در سطح جامعه منعکس کنند و ... که البته من به هیچ وجه زیر بار نرفتم و گفتم من در حالی که تحت فشار هستم، دستم از همه جا کوتاه است به هیچ وجه تن به مصاحبه نمی‌دهم هرچند که شما بنا بقول خودتان تمام اعتراضات من را درج کنید. من عدم اعتماد کامل خودم را به آنها ابراز کردم و خلاصه بعد از ۲ ساعت چانه زدن و التماس و قسم و آیه خوردن که مربوط به دستگاه نیستیم آنها را دست خالی روانه کردم و البته این برایم تقریباً مسلم است که علیرغم اینکه آنها خودشان را خبرنگار روزنامه‌های بامداد و صبح آزادگان و ... معرفی می‌کردند ولی به هر حال این چیزی جز يك توطئه ارتجاع نبود که به مجرد اینکه من شروع به صحبت می‌کردم و مصاحبه را قبول می‌کردم هرچند که تماماً آنچه را که خودم می‌خواستم عنوان می‌کردم و از این جهت هیچ گونه اجباری در کار نبود و جرئت اینکه کلمه ای را هم دیکته نکنند نداشتند ولی مسلم می‌دانستم که بالاخره با تحریف و مجزا نمودن و تغییر سؤالات و مونتاز مطلب، آنها استفاده خودشان را می‌بردند. بهر حال به آنها گفتم که من به هیچ وجه به شما نمی‌توانم اعتماد بکنم، چه اگر شما سخنان مرا تحریف کردید از کجا و چگونه بتوانم این موضوع را اعلام کنم.

در اینجا در طی مدت ۸ ماه حتی يك بار اجازه نداده‌اند مادرم مرا ببیند آنگاه چگونه اجازه داده‌اند که در این زندان مخفی در يك پادگان نظامی محصور بین چند پادگان دیگر به ملاقات من بیایید و خلاصه حرفهای دیگر. ...

باری در این مدت فشارها و حتی تهدیدات آشکار و ناجوانمردانه بسیاری را شاهد بوده‌ام که از شرح آنها می‌گذرم، فقط قابل ذکر است که بازجوی اصلی و اولی من ص- الف [اصغر صباغیان] یعنی همان کسی بود که در واقعه دستگیری پسر آقای طالقانی دست داشت و البته غ- م [محمد غرضی] نیز در پشت سر پرونده بود (باز هم مانند همان قضیه پسر آقای طالقانی) که اسم هر دو این‌ها را در آنموقع روزنامه‌ها اعلام کردند. در این مدت دوبار با آقای هادوی و يك بار با آقای قدوسی ملاقات کردم، البته از زمان آمدن آقای قدوسی، ص-الف که نقش مهمی در فشارهای وارد من داشت، کنار رفت. به هر حال هدف آن دسته از نیروهایی که در پشت سر این واقعه هستند بصورت ذیل خلاصه می‌شود:

الف: دستیابی به اطلاعات درون تشکیلاتی سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون - اعم از مذهبی و مارکسیست تا از این طریق امکان ضربه و سرکوب و دستگیری عناصر فعال آنها را پیدا نمایند.

ب: لطمه سیاسی و تبلیغاتی زدن به نیروهای انقلابی اپوزیسیون بازهم از مذهبی و چپ.

جالب توجه اینجاست که این فشارها همیشه در آستانه انتخابات و رفراندوم‌ها افزایش چشمگیری می‌یابد. مثلاً در آستانه انتخابات مجلس خبرگان يك مرتبه همه کوشش آنها برای اینکه پرونده مرا به نحو دلخواهی به دادگاه کشانیده و دادگاه را به تریبونی علیه مجاهدین و نیروهای خلق و نیروهای چپ کنند بکار رفت که البته علیرغم همه کوشش‌ها و فشارها و تهدیدات و اصرار و ابرام آنها و حتی وعده و وعید آنها و ... با مقاومت من روبرو شد. همین‌طور یکبار دیگر زمان حاد شدن مسئله کردستان قصد داشتند همین کار را بکنند و حتی درست در همان روزهای آخر مرداد که آن نطق معروف آقا ایراد شده بود آنها بلافاصله از طرف دادرسی انقلاب درباره آن، آگهی به روزنامه‌ها دادند که دادگاه فلانی در شرف تشکیل است و اگر کسی اطلاع یا شکایتی دارد بپاید که آن هم باز به دلیل اینکه واقعاً چیزی وجود نداشت، مدارک موجود به خاطر این که مبین مبارزه آشتی ناپذیر من با شاه بود نمی‌توانست مورد استفاده آنها قرار گیرد). آنها سعی می‌کنند حتی الامکان این سوابق را نادیده گرفته و حتی شاید از بین ببرند. زیرا هر آدم چشم و گوش‌داری میدانند که کسی که ۱۳ سال سابقه مبارزه انقلابی و مسلحانه علیه

شاه داشته، در سال ۱۳۵۰ دستگیر شده، در دادگاه صلاحیت دادگاه را رد کرده و به اشد مجازات ۱۰ سال محکوم شده و سپس با طرح بقول خودشان اعجاب انگیز همراه يك افسر شهربانی و ۲۰ قبضه سلاح و مقادیر زیادی فشنگ و بیسیم شهربانی موفق به فرار شده و در ۵ سال زندگی مخفی بیشترین ضربات انقلابی را به دشمن وارد ساخته مسلماً نمی تواند دارای يك انبار بزرگ از سابقه و مدرک و پرونده در ساواک نباشد. با این وصف آنها به هیچ وجه مایل به طرح و ارائه این مدارک نیستند و علیرغم دعوت های مکرری که از دادستان در این زمینه کرده ام پاسخی نداده است). باری، در دوره انتخابات رئیس جمهوری مخصوصاً بعد از انتخاب بنی صدر و در آستانه انتخابات مجلس شورا دوباره آنها کوشش های خودشان را برای این موضوع شروع کردند که واقعه مصاحبه مطبوعاتی زندان گذشته، آزمون ناکام دیگری برای آنها بود. ضمناً همین جا برایت بگویم که در همان روزهای اول ورود به زندان لویزان بعد از اینکه يك دوره در يك خانه مخفی زندان بودم، فردی را که ابتدا خودش را بازجوی دادرسی انقلاب و سپس عنصر سپاه معرفی کرد با من آشنا کردند، یعنی در محیط بند زندان او را دیدم. بعد از مدتی فهمیدم و در واقع خودشان بمن فهماندند که فلانی هم بازداشت است و علت بازداشت این است که پرونده هائی را او گرفته بعداً گم شده. بعداً خود این آدم این طور می گفت که پرونده ها مربوط به آدم های مسئول در شورای انقلاب مثل بهشتی و ... بوده و چون حاوی مطالب رسوا کننده ای بوده کسی آنها برداشته و چون من از نظر فکری با این ها اختلافاتی دارم فکر می کنند من این کار را کرده ام. خلاصه طرف چهره خیلی مترقی می گرفت و این طور نشان می داد که این کار را واقعاً خود او کرده است و ... با تمام مقامات بالای سپاه و دادستان و ... هم آشنا بود. در حالیکه من در سلول بودم (در آنجا غیر از روزهای اول که بچه های آیندگان هم بودند که تا آخر من و يك نفر دیگر - دکتر - زندانی بودیم) این آدم درخارج از بند انفرادی اطاقی مستقل داشت و دم و دستگاهی مخصوص به خودش در کنار زندان ها. حتی یکبار دختری را که بعداً معلوم شد همین او آخر صیغه کرده -- علاوه بر زن اولی اش - برایش به زندان در پادگان آورده بودند. به هر حال من به مرور شاهد اولاً تناقضاتی در کار و حرف ها و مخصوصاً رفتارش در زندان بودم، ثانیاً از نظر اخلاقی ضعف های بسیار شدید و وحشتناکی از او بروز می کرد که حتی از يك آدم غیر سیاسی معمولی هم بعید بود. بالاخره پس از مدت ها صحنه پردازی، البته با همکاری مقامات زندان، معلوم شد که ایشان به همان شغل قدیمی اش در رژیم سابق یعنی جاسوسی انقلابیون و مجاهدین مشغول است. او همان خائن و خود فروش معروف احمد رضا کریمی بود که علاوه بر لو دادن حدود ۲۰۰ نفر از مبارزین، مصاحبه تلویزیونی کرد و به انقلابیون فحش داد و بعد در خود کمیته مشترک نیز از انقلابیون بازجویی می کرد و آنها را شلاق می زد. حالا بعد از دستگیری اش عناصر جدید نیز شروع به استفاده از اطلاعات و تجربیات او کرده و حتی پرونده هائی را از مبارزین به او می دهند که او آنها را کامل کرده و خلاصه پرونده تهیه کند یا در بازجویی مبارزین و عناصر اپوزیسیون از او استفاده می کنند، مثلاً بنا به اعتراف خودش، او یکی از بازجویان

اعضاء هیئت تحریریه آیندگان بوده است. در این مدت نیز ایشان وظیفه کسب اطلاعات از من از طریق جلب اعتماد من و دادن گزارش روزمره از حرف ها و حرکات و ... من به مقامات بوده است. خلاصه يك چنین آدم کثیف و خود فروشی را مجدداً این ها به کار گرفته اند. البته بعد که قضیه برای من روشن شد و به پاسداری او اعتراض کردم آنها ضمن سعی در ماستمالی کردن قضیه می گفتند که وضع خودش خیلی خراب است و ضمناً باز هم مطابق گفته های خودش عده ای از اعضای سپاه قصد داشته اند او را به عنوان بازجو و آدم شناس و وارد به اوضاع کردستان به آنجا ببرند که عده ای دیگر مخالفت می کنند. به هر حال این شرح مختصری بود از برخی قضایا.

البته این نکته را هم بگویم که من در تمام طول این دوران در بازجویی ها صلاحیت دادرسی انقلاب برای تحقیق درباره این موضوع را رد کرده ام، زیرا مطابق آئین نامه های [دادگاه] انقلاب آنها حق

رسیدگی به شکایات و اعتراضاتی که مربوط به موضوعی شبیه به کار ما و تشکیلات ما و اعضاء ما باشند را ندارند و این حداکثر در صورت وجود شکایت در صلاحیت دادگستری و يك دادگاه علنی سیاسی با حضور هیات منصفه است .

بهرحال واضح است که روشنگری توده ای حول این قضیه و تبلیغ و رساندن حقایق به مردم تاثیرمهمی در کشف حقیقت مخصوصاً در مقابل سیل اکاذیب و اتهامات دروغینی است که مرتجعین و متعصبین در جامعه شایع کرده اند. در این مورد هر فرد مسئول و متعهدی خودش و گروهش باید احساس مسئولیت نموده و تا آنجا که در حیطه قدرت اوست حقیقت را تبلیغ نموده و آزادی فوری من از دستگاه دادرسی انقلاب و طرح قضیه در يك مجمع توده ای سیاسی که تنها محل صلاحیت دار برای روشن شدن حقیقت است را خواستار شود ...

خوب فعلاً در همین جا قضیه را ختم کرده و برایت در راه مبارزه به خاطر دمکراسی توده ای، به خاطر استقرار سوسیالیسم و حکومت رنجبران و زحمتکشان آرزوی موفقیت دارم.
قربانت تقی شهرام